

موانع نظری و عملی توسعه در ایران

ناصر جهانیان

در تعریف توسعه گفته می‌شود توسعه فرایند حرکت از وضعیت نامطلوب غیرعقلانی به وضعیت مطلوب عقلانی است. وقتی صحبت از «موانع توسعه در ایران» می‌شود، فرض این است که ایران جامعه‌ای در حال گذر است و هنوز توسعه کافی نیافته است. پس قبل از وارد شدن به بحث «موانع»، باید ویژگیهای عمومی کشورهای کمتر توسعه یافته را شناخت، دلایل عمومی کمتر توسعه یافتگی را تبیین نمود و تفاوت عوارض کمتر توسعه یافتگی با موانع توسعه را از هم بازشناخت.

۱. ویژگیهای عمومی کشورهای کمتر توسعه یافته

۱-۱. کمتر توسعه یافتگان: کشور توسعه نیافته (Undeveloped) کشوری است که هیچ علامت توسعه یافتگی در آن به چشم نمی‌خورد، در حالی که کمتر توسعه یافتگی یک کشور عبارت است از اینکه ظرفیت بالقوه برای توسعه وجود دارد ولی یا از آن استفاده نشده و یا اینکه به صورت ناقص از آن استفاده شده است. بانک جهانی واژه کشورهای در حال توسعه را بر اساس درآمد سرانه به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته اول کشورهای با درآمد متوسط هستند، و دسته دوم با درآمد کم. متوسطها هم دو قسم هستند. قسم اول کشورهای

صادرکننده نفت (آپک)، که دارای میانگین درآمد سرانه ۳۷۶۰ دلار و متوسط نرخ رشد درآمد ملی ۷/۳٪ هستند (یازده کشور)؛ و قسم دوم کشورهای واردکننده نفت هستند. کشورهای در حال توسعه غیرآپک (اعم از درآمد متوسط و کم) را به چهار گروه تقسیم کرده‌اند:

گروه اول: کشورهای دارای حداقل توسعه مثل بنگلادش و افغانستان (قبل از ۱۹۸۰) با میانگین درآمد سرانه ۲۰۰ دلار و متوسط نرخ رشد درآمد ملی ۲/۹٪ (۳۱ کشور).

گروه دوم: کشورهای دارای درآمد ناچیز مثل بولیوی، لیبیا و پاکستان، با میانگین درآمد سرانه ۲۹۰ دلار و متوسط نرخ رشد درآمد ملی ۳/۹٪ (۳۵ کشور). چین هرچند درآمد کل ۲۸۴ میلیارد دلاری دارد، ولی درآمد سرانه ناچیز دارد.

گروه سوم: کشورهای دارای درآمد متوسط مثل اردن، اروگوئه، فیلیپین و ترکیه، با میانگین درآمد سرانه ۱۰۰۰ دلار و متوسط نرخ رشد درآمد ملی ۵/۶٪ (۷۰ کشور).

گروه چهارم: کشورهای تازه صنعتی شده، با درآمد سرانه ۲۵۴۰ دلار و متوسط نرخ رشد درآمد ملی ۵/۸٪ (یازده کشور) آرژانتین، برزیل، یونان، هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان، کره جنوبی، مکزیک، پرتغال، اسپانیا و یوگسلاوی از این گروه هستند. (۱)

۲-۱. ویژگیهای عمومی: متفکران توسعه، با بررسیهای مختلف، ویژگیهای عامی را در کشورهای کمتر توسعه یافته پیدا نموده‌اند که هرچند ممکن است در همه کشورهای فوق به طور کامل وجود نداشته باشد، ولی در اکثر آن کشورها یا در بسیاری از مناطق هر یک از کشورهای فوق بطور نسبی و با شدت و ضعف وجود دارد. این ویژگیها به ترتیب عبارتند از:

- ۱- اقتصاد معیشتی و خودبسنده و عدم وجود بازار یکپارچه ملی یا ابتدایی بودن آن.
- ۲- وجود نظامهای اجتماعی قبیله‌ای، طایفه‌ای و عشایر کوچنده با نظم اجتماعی - اقتصادی پدرسالارانه.

۳- روستانشین بودن اکثریت جمعیت (از ۳۰، ۴۰ الی ۹۰ درصد).

۴- کشاورزی، دامداری و ماهیگیری بیشتر به شیوه سنتی کهن و با ابزارهای بسیار ابتدایی و بهره‌وری بسیار پایین. در نتیجه، بیشتر این کشورها حتی غذای جمعیت فزاینده خود را هم نمی‌توانند تأمین کنند.

۵- استفاده از جنگلها یا برای سوخت به صورت هیزم و زغال یا برای مصرف و یا برای صدور به صورت الوار و با کمترین ارزش افزوده. از آنجایی که از جنگلها و نقش آن در حفظ

محیط زیست آگاهی کامل ندارند از میزان آن کاسته، در حالی که غالباً امکان ایجاد جنگلهای دست کاشت را هم ندارند.

۶- صنعت اغلب به صورت کارگاههای ابتدایی سنتی و اغلب دستی است. تازه این در صورتی است که استعمار کهنه و نو، با رقابت کالاهای ماشینی و مدرن خود، آنها را از میدان به در نکرده باشد. محصولات این کارگاهها اغلب کمتر، گرانتر و با کیفیتی پایین تر تولید می شوند. صنایع نوین کارخانه‌ای یا در این کشورها وجود ندارد و یا از کشورهای پیشرفته خریداری می شود. تأمین قطعات یدکی برای تعمیرهای اساسی و تربیت نیروی انسانی ماهر برای این کار هم توسط کشورهای پیشرفته صورت می گیرد. این صنایع به جای آنکه نیازهای واقعی جامعه را برآورده سازند و کشور را از کالاهای صنعتی بی نیاز کنند، بیشتر مونتاز کالاهای کشورهای پیشرفته را انجام می دهند. در نتیجه، وابستگی آنها شدیدتر می شود.

۷- با پیشرفتهای شتابان تکنولوژی در دهه‌های اخیر، تکنولوژیهای کهنه دیگر سودبخش و موافق با حفظ محیط زیست نیست و به کشورهای کمتر توسعه یافته فروخته می شود. بنابراین اولاً وابستگی آنها افزایش می یابد و ثانیاً محیط زیست آنها آلوده تر می شود.

۸- از آنجا که توان علمی و فنی اکتشاف منابع معدنی وجود ندارد، این اکتشافها توسط کارشناسان کشورهای پیشرفته - اغلب بخش خصوصی آنها یا شرکتهای بزرگ چندملیتی - صورت می گیرد. این بهره برداری و استخراج و تولید منابع معدنی، معمولاً، به عنوان واحد مستقل جداگانه خارجی، هیچ گونه ارتباط منطقی با مجموعه اقتصاد کشور نداشته و بنابراین نقش مهمی در جهش اقتصاد آن کشور ندارد.

۹- راهها و وسایل ارتباطی ناکافی و با کیفیت پایین است و حتی در ماهها و فصلهایی از سال همان ارتباط ناقص هم به دلایل جغرافیایی و طبیعی قطع می شود.

۱۰- نوع انرژی مصرفی بویژه در نواحی روستایی با فضولات جانوران و یا بته و هیزم است و مصرف سوختهای فسیلی و بویژه الکتریسیته بیشتر در شهر، ۱۰ تا ۳۰ برابر کمتر از کشورهای پیشرفته است.

استفاده از منابع جدید انرژی از جمله انرژی هسته‌ای، خورشیدی و... در این کشورها جایی ندارد.

۱۱- بیشتر جمعیت شش سال به بالا، بیسوادند. زنان و دختران وضع بدتری دارند.

۱۲- تربیت و کارآموزی انبوه نیروی انسانی ماهر، هنوز غالباً به صورت سنتی قدیم صورت می‌گیرد. از این رو سالها طول می‌کشد تا شاگرد خردسال بیسواد به مهارت و استادی برسد. هنرستانهای فنی-حرفه‌ای هم ناکافی هستند و هم بازار کار پیش‌بینی شده‌ای ندارند.

۱۳- هیچ ارتباط منطقی میان نظام آموزشی از یکسو، و نظام مسلط بر بازار کار و ساختار اقتصادی کشور از سوی دیگر، از نظر سطوحهای مختلف و تخصصهای گوناگون و شمار فارغ‌التحصیلان وجود ندارد. نظام آموزشی این کشورها بیشتر برای خدمات، نیروی انسانی ماهر را تربیت می‌کنند تا تولید و آموزش. از این رو، شمار بسیاری از بیکاران این کشورها را جوانانی تشکیل می‌دهند که مدرک دیپلم متوسطه یا بیشتر را در دست دارند، بی‌آنکه توانایی و مهارت انجام دادن کار معینی را داشته باشند.

۱۴- وضع بهداشت و درمان به‌طور نسبی، هنوز پایین است. در نتیجه میزان مرگ و میر بویژه در میان نوزادان و کودکان بالاست. میزان مرگ و میر در جامعه روستایی و عشایری و محله‌های پرجمعیت و کثیف فقیرنشین شهری یا آلودگ‌نشین باز هم بالاتر است و امکانات محدود بهداشتی-درمانی در درجه اول در پایتختها و سپس شهرهای بزرگ متمرکز است. به موازات کوچک شدن شهرها این امکانات کاهش می‌یابد. در نتیجه به روستانشینان تقریباً چیزی نمی‌رسد.

۱۵- فقر در مفهوم تعریف شده جدید آن بیشتر فقرهای جامعه را فراگرفته است. این امر دو علت دارد: یکی اینکه تولید ملی آنها بسیار پایین‌تر از کشورهای پیشرفته است، و دیگر اینکه توزیع درآمد و بازار توزیع آنها بسیار ناعادلانه است. بنابراین طبقه متوسط گسترده‌ای ندارند.

۱۶- وضع عمومی تغذیه، چه از نظر مواد لازم و چه از نظر مقدار بسیار ناکافی است. در نتیجه، درصد بالایی از مرگ و میرهای این کشورها معلول بدی تغذیه و در حقیقت کمبود تغذیه است.

۱۷- کشورهای کمتر توسعه‌یافته - حتی آنها که زمانی تمدنهای درخشانی داشته‌اند - اکنون به‌طور نسبی از نظر فرهنگی عقب‌ترند. افزون بر گستردگی بی‌سوادی و فقر؛ کتاب و کتابخوانی، تئاتر، سینما و دیگر هنرها گذشته از برخی استثناها، در حد همان فولکلور سنتی آنهاست. ورزشها در این کشورها، جز به صورت پدیده‌های جداگانه و موقتی درخششی ندارند.

۱۸- اقتصاد این کشورها - خواه منبع اصلی تولیدشان معدنی باشد، خواه کشاورزی - در

عین ناتوانی به علت آنکه توسط استعمار کهنه و نو شکل داده شده، بیشتر تک محصولی است. میزان تولید، بازار فروش و بهای محصولات آنها را هم بیشتر کشورهای پیشرفته تعیین می‌کنند و البته همه به زبان صاحبان اصلی است.

۱۹- به علت گستردگی ارتباطات رادیو و تلویزیونی و دیگر رسانه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی، رفاه گسترده کشورهای پیشرفته به رخ کشورهای کمتر توسعه یافته کشیده می‌شود. این امر، از یک طرف باعث مصرف‌گرایی^۱ اقشار برخوردار این کشورها می‌شود و از سوی دیگر موجب فرار مغزها و مهاجرت گسترده به کشورهای پیشرفته می‌گردد.

۲۰- در این کشورها، اغلب یا هیچ نهادی برای ثبت نام بیکاران وجود ندارد و یا اگر هم وجود دارد تنها در شهرهای بزرگ است. در همان شهرهای معدود هم وضع به گونه‌ای است که بسیاری از بیکاران همان شهرها زحمت ثبت نام در آن فهرستها را به خود نمی‌دهند. در نتیجه همیشه شمار بیکاران اعلام شده این کشورها، بسیار پایین‌تر از واقعیت است. در برابر آن، گروه‌های انبوهی از شاغلان این کشورها، دچار بیکاری پنهان هستند و کار و شغل بسیاری از مردم از نظر اقتصادی سودبخش نیست. روی هم رفته، در این کشورها، آمار درستی از این دو پدیده (بیکاری آشکار و پنهان) در دست نیست.

۲۱- اقتصاد ناتوان و اغلب تک محصول بیشتر این کشورها، در حقیقت زاینده اقتصاد غرب است و توسط این کشورها حتی شدیدتر از دوران استعمار غارت می‌شود. دگرگون شدن قیمت‌های نسبی مواد خام نسبت به کالاهای ساخته شده غربی و عوامل دیگر موجب شده که تنها در اوایل ۱۹۹۰ بدهی کشورهای در حال توسعه به کشورهای پیشرفته از مبلغ نجومی ۱۳۵۰ میلیارد دلار فراتر برود.

۲۲- رویدادهای طبیعی مانند سیل، آتش‌فشان، زمین لرزه، طوفان و گردباد در کشورهای در حال توسعه، فاجعه‌ها و فلاکتهای ملی و تلفات مالی و جانی بسیار به دنبال دارند، زیرا سدهای کمی وجود دارد، نوع مصالح ساختمانی و کیفیت ساختمان نامناسب است، و دستگاه‌های امدادی هم منظم و کارآمد نیستند تا بتوانند در اسرع وقت و با کمترین تلفات، آسیب دیدگان را کمک کنند.

۲۳- بلوغ فکری و اجتماعی مردم که در میزان مداخله آنان در سرنوشت کشور و جامعه نمود پیدا می‌کند، در این کشورها، بیشتر به علت استبداد، فقر و بیسوادی تقریباً همه گیر نیست و سنت‌های مداخله مردم در کارهای عمومی و امور مملکتی وضع بسیار غم‌انگیزی

۱. اثر نمایشی = Demonstration Effect

دارد. انواع حکومت‌های کهن استبدادی و پدرسالار در این کشورها وجود دارد. انتخابات مختلف و دیگر نهادهای مردم‌سالاری تقلید شده از کشورهای پیشرفته نیز بیشتر جنبه نمایشی و تقلیدی دارد. این در حالی است که به دلایل مختلف، استعمار نو انواع حکومت‌های کودتایی، جنگ‌های داخلی و حتی جنگ‌های خارجی را به آنها تحمیل کرده است.

۲۴- از نظر روانشناسی اجتماعی، مردم این کشورها کمتر به نظم و انضباط اجتماعی عادت کرده‌اند، بویژه در زمینه‌های نوظهوری مانند شهرنشینی‌های نوین و الزام‌های گوناگون همراه آن. در نتیجه یا در اجتماع نظم وجود ندارد یا توسط دستگاه‌های دولتی و مانند آن تحمیل می‌شود. در صورت اخیر نیز همین که عامل تحمیل‌کننده غایب یا ناتوان شد، بی‌نظمی عمومی به حال نخستین خود بازمی‌گردد.

۲۵- در این کشورها نهادهای اجتماعی - سیاسی مانند احزاب، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، و شوراهای معینی برای مداخله مردم در امور مانند شهرداریها و حکومت‌های محلی، مطبوعات، انتخابات و جز اینها یا اصلاً وجود ندارند، و یا اگر هم هستند، به علت تازگی و ناآشنا بودن مردم با آنها کمتر نقش خود را ایفا می‌کنند و بیشتر تقلیدی‌اند. توزیع مسئولیتها در این کشورها نیز بیشتر جنبه خانوادگی و ایلی-عشیره‌ای دارد. به عبارت دیگر، روابط بر ضوابط مقدم است. (۳)

۲. دلایل کمتر توسعه یافتگی یا موانع توسعه

معمولاً در تبیین پدیده کمتر توسعه یافتگی هر یک از نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی و اقتصاد از علت یا عوامل مختلفی استفاده می‌کنند که می‌توان این نظریات را به دو گروه تقسیم کرد:

- ۱- نظریاتی که برای تبیین این پدیده در صدد یافتن علت یا عوامل درونی هستند.
- ۲- نظریاتی که برای تبیین این پدیده در صدد یافتن علت یا عوامل بیرونی هستند.

۱-۲. عوامل درونی یا تبیین بر اساس علل درونی

گروهی از نظریه‌پردازان با ارائه آمار و ارقام و شواهد و ادله از ساخت درونی این کشورها سعی می‌کنند نشان دهند که علت کمتر توسعه یافتگی را باید در عوامل درونی این جوامع دنبال کرد. اینگونه نظریات، نظریه‌های غالب در جوامع دانشگاهی دنیا است و از آن با عنوان «نظریه‌های متعارف» یاد می‌کنند. نظریه‌های متعارف عواملی مانند اوضاع و احوال اجتماعی، گرایش‌های مختلف روانی و فرهنگی، آداب و رسوم و نهادهای جامعه را علت



کمتر توسعه‌یافتگی تلقی می‌کنند. این نظریات به نقش عوامل استعماری کهنه و نو در عقب‌ماندگی این کشورها توجه نمی‌کنند و توطئه عوامل بیگانه را توهمی بیش نمی‌دانند. می‌توان عوامل متعددی را که مورد توجه «نظریه‌پردازان متعارف» قرار می‌گیرند به ترتیب ذیل خلاصه کرد: (۳)

۱. رشد بی‌رویه جمعیت؛
۲. محدودیتهای نیروی انسانی ماهر؛
۳. محدودیتهای ذاتی و ساختی (شرایط طبیعی - جغرافیایی نامساعد، بدی آب و هوا، ناکافی بودن مجموعه منابع طبیعی، وجود صحراهای خشک و لم‌یزرع، وجود نظامهای سنتی)؛
۴. موانع فرهنگی (تنبلی، اعتقاد به جبرگرایی)؛
۵. عدم کارایی در استفاده از کمکهای تکنیکی کشورهای توسعه‌یافته؛
۶. بی‌توجهی به امر تحقیقات و پژوهشهای علمی و تکنولوژیک؛
۷. کمبود امکانات مالی، سرمایه‌ای و تخصصی؛
۸. عدم کارایی دولتها.

۲-۲. عوامل بیرونی یا تبیین بر اساس علل بیرونی

گروهی از نظریه‌پردازان کمتر توسعه‌یافتگی کشورهای جهان سوم را معلول رابطه این کشورها با کشورهای پیشرفته صنعتی تلقی می‌کنند، که در روند تاریخی شکل گرفته و گسترش یافته است. از این دیدگاه سلطه غرب نتیجه تناقض‌های درونی نظام نسبتاً قدرتمند سرمایه‌داری است که برای یافتن راه‌چاره معضلات اقتصادی خود با امپریالیسم سیاسی حمایت می‌شود. کمتر توسعه‌یافتگی چیزی جز تأثیر مخرب سرمایه‌داری جهانی نیست. این دیدگاه چگونگی این تأثیر را در این عوامل می‌بیند:

- ۱ - تبادل نابرابر؛
- ۲ - تقسیم بین‌المللی کار از نوع «پیمان استعماری»؛
- ۳ - وارد کردن سرمایه‌داری وابسته در جهان سوم؛
- ۴ - حفظ وابستگی: این وابستگی بدین شیوه‌ها اعمال می‌شود:
 - ۱-۴. از طریق جابه‌جایی سرمایه. وقتی نرخ بهره در کشورهای جهان سوم نسبت به غرب

افزایش یابد، سرمایه‌گذاران خارجی برای بدست آوردن سود بیشتر در آن کشورها سرمایه‌گذاری خواهند نمود (با فرض بازبودن دروازه‌های اقتصادی آن کشور و امنیت سرمایه‌گذاری خارجی)، و هرگاه نرخ بهره کاهش یابد، سرمایه‌های خود را خارج خواهند کرد. بدین ترتیب، اقتصاد ملی آنها در معرض استعمار مراکز تصمیم‌گیری خارجی خواهد بود. توسعه شرکت‌های چندملیتی ترجمان معاصر آن می‌باشد.

□ ۲-۴. از طریق تکنولوژی. تنها کشورهای توسعه‌یافته هستند که می‌توانند از عهده هزینه سنگین فعالیتهای پژوهشی برآیند. از این‌رو این کشورها تقریباً نوآوری‌ها را در انحصار خود دارند و جهان سوم برای توسعه باید از تکنولوژی دست دوم آنها استفاده کند!^(۴)

بهر حال هرگونه نظریه مطلق در مورد دلایل کمتر توسعه‌یافتگی کشورهای جهان سوم گمراه‌کننده است، چرا که این کشورها از نظر سابقه تمدن و فرهنگ، میزان وابستگی به غرب، موقعیت جغرافیایی و وسعت کشور، حجم جمعیت، منابع طبیعی و شرایط تقاضای جهانی برای صادرات آنها و نیز از نظر سطح کلی توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارند و تعمیم یک نظریه خواه نظریه اول خواه نظریه دوم برای کلیه کشورهای کاری صحیح نیست. ولی می‌توان با اطمینان گفت که برای همه کشورهای جهان سوم تلفیقی از نظریه اول و نظریه دوم، بسیار با واقعیت موجود هماهنگی دارد. یعنی از یک سو، فرضیه «توهم توطئه» هرچند بهره‌ای از واقعیت دارد و باعث می‌شود که جهان سوم همه چیز را توطئه بیگانه نداند و در مسیر اصلاح برنامه‌هایش حرکت کند، ولی اگر این فرضیه در یک جامعه جا بیفتد که هیچ توطئه‌ای از بیرون، امنیت، اقتصاد و فرهنگ آن جامعه را تهدید نمی‌کند و باید بر اساس نفع شخصی و اصالت فرد به مشکل تشکیل سرمایه و انباشت سرمایه در روند تولید سر و سامان دهیم، فرهنگ و امنیت و حتی اقتصاد کشور در معرض خطر قرار می‌گیرد. بحران جنوب شرقی آسیا فرضیه «توهم توطئه» را به شدت تضعیف کرد، به گونه‌ای که نخست‌وزیر مالزی گفت: «جهان جای امنی برای سخن گفتن نیست»، یعنی همینکه چند کلمه بیشتر در مورد استقلال خود سخن گفتیم، آمریکا و نظام جهانی بازار ما را ادب کردند!

امام خمینی (ره) نیز می‌فرمودند: «ملت‌های مسلمان باید اصل را بر دشمنی و فریب ابرقدرتها با خود بگذارند، مگر آنکه خلاف عینی و عملی آن را مشاهده و لمس و باور نمایند». آن بزرگوار در جای دیگر درباره نقش آمریکا در ایران فرمود: «شکست آمریکا از همه بیشتر بود، لذا دسیسه او هم بیشتر است». در صورتی که فرضیه «توهم توطئه»

می‌گوید: «حساسیت به توطئه بیگانگان نداشته باشید و تجربه تاریخی دو‌ست سال گذشته را فراموش کنید، زیرا ما نظام و جامعه قدرتمندی شده‌ایم و دیگر، قدرتهای استکباری چنان قدرتی ندارند یا نمی‌توانند کاری بکنند!»^(۵)

۳. عوارض کمتر توسعه یافتگی

در دو قسمت قبل ویژگیهای عمومی و دلایل کمتر توسعه یافتگی را از دیدگاه اندیشمندان توسعه طرح نمودیم. در این قسمت به این نکته توجه می‌کنیم که بسیاری از آن ویژگیها و دلایل، در واقع از عوارض کمتر توسعه یافتگی است، یعنی چون کمتر توسعه یافته هستیم، فقر، کمبود سرمایه و تخصص، عدم کارآیی در استفاده از کمکهای تکنیکی کشورهای توسعه یافته، عدم وجود بازار یکپارچه ملی، صنعت موتاژ و وابستگی تکنولوژیک، راهها و وسایل ارتباطی ناکافی، بیکاری پنهان و آشکار، بیسوادگی گسترده، عدم ارتباط منطقی میان نظام آموزشی و صنعت و بازار، و غیره داریم. بنابراین، باید دقت نماییم تا عوارض کمتر توسعه یافتگی را با دلایل کمتر توسعه یافتگی یا موانع توسعه خلط نکنیم.

۴. موانع توسعه در ایران

برای کشوری اسلامی و انقلابی چون ایران با مبانی نظری مترقی اسلامی و با مردمی انقلابی و فهیم و مسلمان، مانعی که نتوان آن را از سر راه توسعه اسلامی کشور برداشت وجود ندارد. البته عوارض و آثار کم توسعه یافتگی زیاد داریم ولی موانعی که بتواند جلوی عزم ملی اسلامی، منابع طبیعی غنی، نیروی انسانی مستعد و مؤمن و مقتضیات دیگر توسعه اسلامی را که در ایران است بگیرد، سراغ نداریم.

۴-۱. شناخت ساختار اقتصادی ایران

بهر تقدیر برای شناخت موانع توسعه در ایران لازم است وضعیت موجود اقتصادی را بررسی مختصری نماییم. وضعیت موجود ریشه در گذشته اقتصاد ایران دارد که اقتصاد تک محصولی و نفتی، عامل بسیاری از نابسامانیهای اقتصادی و حتی اجتماعی کشور شد. اصولاً کشورهای نفتی در اثر رابطه استعماری تحمیلی، دچار یک نوع بیماری و دوگانگی هستند که آلبرت هیرشمن از آن به دوگانگی نفتی یا بیماری هلندی تعبیر کرده است. ایشان اقتصاد صادرکنندگان نفت را به دو بخش تقسیم کرده؛ بخش نفت به عنوان «ماده اولیه» را

بخش جدید، و تمام بخشهای دیگر اقتصاد (اعم از صنعت و کشاورزی) را بخش سنتی قلمداد می‌کند. جدایی دو بخش جدید نفتی و سنتی غیرنفتی را از جهت پیشرفت تکنولوژیک، درآمدی، فرهنگی و... را «دوگانگی نفتی» می‌گویند که آثار مخربی بر اقتصاد می‌گذارد. اقتصاددانان معتقدند که افزایش قیمت نفت آثار مخربتری بر اقتصاد خواهد گذاشت. این افزایش دو اثر دارد:

الف) اثر بیرونی

مصرف‌کنندگان نفت (عمدتاً هفت کشور صنعتی جهان) در اثر افزایش قیمت نفت، هزینه تولیدشان افزایش و دچار تورم می‌شوند. این امر برای صادرکنندگان نفت (مثل ایران) که خریدار کالاهای صنعتی غرب هستند، سبب کاهش رابطه مبادله:

$$P_y = \frac{\text{قیمت کالاهای صادراتی (نفت خام)}}{\text{قیمت کالاهای وارداتی (کالاهای صنعتی)}} = P_m$$

می‌شود. بنابراین تورم و افزایش قیمت کالاهای وارداتی موجب تورم بیشتر کالاهای داخلی می‌شود. مثلاً در سال ۱۳۵۶ نرخ تورم در ایران ۱۸٪ محاسبه شده که ۱۲٪ آن به علت افزایش قیمت کالاهای وارداتی بوده است.

ب) اثر درونی یا بیماری هلندی

افزایش قیمت نفت موجب افزایش ذخایر قرض نشده بانک مرکزی و در نتیجه پایه پولی می‌شود و حجم پول افزایش می‌یابد. این امر در کوتاه‌مدت به علت عدم افزایش تولید داخلی، موجب افزایش سطح عمومی قیمتها می‌شود. برای مقابله با تورم، در کوتاه‌مدت، باید واردات را افزایش داد، پس روند صنعتی شدن (سیاست جایگزینی واردات) مخدوش می‌شود (فرایند عدم صنعتی شدن) چون دیگر تولید داخلی سودمند نیست. بدین سبب در سالهای افزایش قیمت نفت نرخ رشد تولید ناخالص داخلی کاهش و بخش خدمات گسترش می‌یابد (رشد سرطانی بخش خدماتی و طبقه متوسط). در بلندمدت برای رفع مشکل «تورم ناشی از تقاضا» (تورم پولی)، اگر بخواهیم تولید داخلی را افزایش دهیم، با مشکل دیگری روبرو می‌شویم؛ زیرا رشد دستمزدها بیش از رشد نیروی کار شده، «تورم ناشی از فشار هزینه» آشکار می‌شود؛ برای مثال در ایران قبل از انقلاب نرخ رشد دستمزدها ۱۳/۷٪ و نرخ رشد بهره‌وری نیروی کار ۷/۵٪ بود. بنابراین تورم ناشی از تقاضا (تورم پولی) موجب

تورم ناشی از فشار هزینه می شود و مجموعاً «تورم ساختاری» را شکل می دهند.

«تورم ناشی از فشار هزینه + تورم ناشی از تقاضا» = تورم ساختاری

مشکل^۱ بسیار مهم دیگر این است که افزایش قیمت نفت درآمد سرانه را بالا می برد و مصرف و پس انداز را افزایش می دهد. در ناحیه مصرف، طبق نظریه مصرف فریدمن، از آنجا که در مصرف کننده توهم درآمد دائمی پدید می آید و نه درآمد زودگذر، تقاضا برای کالاهای مصرفی (داخلی و خارجی) افزون می شود و الگوی مصرف تغییر می کند.

در ناحیه پس انداز هم تقاضا برای کالاهای سرمایه ای زیاد می شود. توهم درآمدهای ارزی دائمی به وارد کردن تکنولوژی پیشرفته می انجامد؛ صنعت ارزبر و وابسته به خارج می شود و الگوی تولید نیز تغییر می کند. بنابراین، مشکل دیگر یعنی دلاریزه شدن صنعت مطرح می شود. مشکل آخر منفی شدن تراز پرداختهاست؛ زیرا افزایش قیمت نفت موجب افزایش تقاضا و مصرف در داخل می شود و صادرات را کاهش می دهد.^(۶)

مشکل «دوگانگی نفتی» عام است و ایران نیز خالی از آن نبوده و نیست. این دوگانگی موجب دوگانگی های مختلف در اجتماع ایرانی زمان رژیم گذشته شد بنحوی که رژیم شاه به علت فساد ذاتی و وابستگی دائمی خود به غرب قادر به حل آن نشد. در ۹ آبان ۱۳۵۰ گزارشی تحت عنوان «ملاحظات پیرامون الگوی رشد ملی ایران و مسائل برنامه ریزی اجتماعی - اقتصادی» توسط سازمان برنامه و بودجه به طور محرمانه در ۵ نسخه منتشر شد که شرایط وقوع برنامه پنجم را بیان می کرد (قبل از افزایش مجدد و فوق العاده قیمت نفت). این گزارش مفید جمع بندی چهار برنامه گذشته می باشد و اشاره می کند که: جنبه های کمی رشد در طی چهار برنامه گذشته بیشتر مورد توجه بوده است [توسعه نوع غربی]، ولی مسائل کیفی رشد از قبیل عدالت اجتماعی کمتر لحاظ شده است. لذا تضاد و تناقضی بین رشد کمی و کیفی وجود دارد و انواع دوگانگی بوجود آمده از رشد ناهمگون بخشهای اقتصادی در طی ده سال گذشته (کشاورزی ۳/۶٪؛ صنعت و معدن ۱۱/۳٪ و خدمات ۷/۴٪ رشد در سال)، احتمال هفت انفجار را به عنوان مسائل بحرانی کشور مطرح می کند:

۱. انفجار جمعیت: رشد جمعیت در حدود ۳/۳٪ است که عمدتاً به خاطر بهبود شرایط بهداشتی و عدم کنترل جمعیت است.

۱. به علت اینکه از میان مشکلات مربوط به «اثر درونی» افزایش قیمت نفت، اولین بار تنها این مشکل، در بخش گاز و نفت هلند، آشکار شد، به همه مشکلات دیگر فوق نیز «بیماری هلندی» اطلاق می شود.

۲. انفجار نیروی انسانی: ترکیب جمعیت و جوان بودن آن و نیروی کار حاصله، بحران اشتغال و بیکاری را سبب می‌شود.

۳. انفجار شهری: تمرکز سرمایه‌گذاری در شهر و مهاجرت از روستا به شهر و آثار جانبی آلودگی محیط زیست و تراکم عمده ثروت در شهرهای بزرگ و حاشیه‌نشینی و تضاد بین طبقات، انفجار شهری را تبیین می‌کند.

۴. انفجار اداری: تمرکز شدید اداری که ناشی از رشد سریع اقتصادی حاصل از سرمایه‌گذاری‌های کلان و نقش فعال دولت در اقتصاد است، موجب بوروکراسی شدید و خفقان ابتکار در داخل تشکیلات اداری می‌شود. در خارج ادارات هم گستردگی فعالیت دولت موجب منطبق شدن فعالیت بخش خصوصی با فعالیت بوروکراسی دولت و محدود شدن بخش خصوصی می‌شود.

۵. انفجار توزیعی: توزیع نامتعادل سرمایه‌گذاری‌های دولت (در صنایع سنگین نفت و فولاد و...) و بخش خصوصی (در صنایع مصرفی زودبازده) و سرمایه‌گذاری کم در بخش کشاورزی موجب توزیع ناعادلانه درآمدها و تفاوت بیشتر شهر و روستا می‌شود بطوریکه نسبت درآمد سرانه شهری به روستایی از $4/6$ برابر در 1338 به $5/7$ برابر در سال 1348 افزایش می‌یابد.

۶. انفجار مشارکت: با توجه به گسترش طبقه متوسط و تحصیلات و وسایل ارتباط جمعی با طبقه متوسطی روبرو هستیم که نقش فعالتری را در اداره امور خودش می‌خواهد. لازمه این امر تشکیل احزاب و مطبوعات و غیره است که همه اینها در حال رکود است، لذا فعالیتهای چریکی، تظاهرات و شورش زیاد خواهد شد.

۷. انفجار فرهنگی: تضاد ارزشهای سنتی و نو و مسأله ارتباط و پیوند ایندو تا چه حد می‌تواند باشد؟ اگر در رابطه با رشد اقتصادی برای مسئله پیوند ارزشهای سنتی و نو چارچوب مناسبی تهیه نشود، موجب فراگیر شدن تضاد فرهنگی می‌شود که عواقب سوئی در امور اقتصادی خواهد داشت.

با توجه به هفت انفجار فوق، استراتژی (راهبرد) برنامه پنجم پیشنهاد می‌شود که به روش ذیل طراحی می‌شود:

۱. طراحی شدن آهنگ رشد اقتصادی با سرعت
 ۲. رفع تضادهای هفت‌گانه فوق
 ۳. سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش کشاورزی و امور اجتماعی؛ چون برنامه‌های اول و دوم در امور زیربنایی (راهها و سدهای بزرگ) و برنامه‌های سوم و چهارم بیشتر در صنایع سبک و جایگزینی واردات و صنایع سنگین نفت و پتروشیمی سرمایه‌گذاری را متمرکز کرده بود. در بخش کشاورزی هم سرمایه‌گذاری در جهت رفع کمبود مواد غذایی و واردات کمتر آن و توزیع مطلوب‌تر درآمد و جلوگیری از مهاجرت روستائیان به شهر مطرح می‌شود.
 ۴. جبران اشکالاتی که در سرمایه‌گذاری و مصرف است؛ به خصوص مهمترین عارضه بیماری هلندی یعنی مصرف و سرمایه‌گذاری متظاخرانه. بخش خصوصی نیز به جای سرمایه‌گذاری در امور زودبازده باید به سرمایه‌گذاریهای مناسب تمایل پیدا کند.
 ۵. رفع فئودالیسم اداری: برای یک کار چند اداره مسئولیت دارد مثلاً مسئولیت بخش کشاورزی را وزارتخانه‌های کشاورزی، اصلاحات ارضی، تولید و مواد مصرفی، آب و برق و منابع طبیعی به عهده دارد که منجر به چندگانگی در تصمیمات شده، کارآیی را کم می‌کنند.
 ۶. سازمان برنامه باید یک دستگاه برنامه‌ریز مستقل باشد نه دنباله‌رو.
- در طی دوره ۱۳۲۷-۱۳۳۹ سازمان برنامه تا حدودی مستقل بوده و با توجه به نیازهای واقعی بخشها برنامه‌ریزی صورت می‌گرفته است. ولی از سال ۱۳۳۹-۱۳۴۹ اختیارات آن محدود می‌شود و فقط نظارت در اجرای طرحهای عمرانی به عهده‌اش قرار گرفته و پیشنهاد طرحها به دست وزارتخانه‌ها می‌افتد که ناشی از برتری قدرت سیاسی بعضی از سازمانها بر سازمان برنامه بوده است چون مسئولین آن وزارتخانه‌ها روابط خاص با شاه و دربار و آمریکا داشته‌اند.^(۷)

۲-۴. انقلاب اسلامی رافع اولین مانع توسعه اقتصادی ایران

اولین مانع برای توسعه اقتصادی ایران، رژیم فاسد پهلوی بود که علیرغم هشدارها و توصیه‌های نسبتاً خوب کارشناسان سازمان برنامه و بودجه برای اصلاح ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، به راه وابستگی بیشتر و خوش‌خدمتی به غرب ادامه داده و بر آتش بیماری هلندی اقتصاد ایران، نفت و گاز افزودند و اقتصاد ایران را با بحران بیشتر

مواجه نمودند. در مورد نقش منفی دولت وابسته، «پُرفسور جاکوبس از دستگاه هاروارد تحقیقی در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ انجام داده و نتایج آن را در یک کتاب ۷۰۰ صفحه‌ای به نام "Iran: A Case Study" آورده است که نتیجه همه این کتاب دو مطلب است: ۱- ساختار زیربنایی اقتصادی رژیم شاه به صورتی است که سال ۱۹۸۰ را نخواهد دید. ۲- ساختار سیاسی - اجتماعی رژیم شاه به صورتی است که نه تنها عاملی برای توسعه اقتصادی ایران نیست، بلکه خود بزرگترین مانع توسعه اقتصادی ایران است».^(۸)

اصولاً توسعه اقتصادی در خود غرب هم بدون دولت قوی و حکومت مستقل نمی‌توانست تداوم یابد. کوزنتس در این باره می‌نویسد: «بی‌شبهت به تمام کشورهای توسعه‌یافته کنونی جهان، اکثر کشورهای در حال توسعه امروز، با مشکلات رشد اقتصادی، بعد از یک دوره طولانی وابستگی و عدم استقلال سیاسی روبرو می‌شوند، در حالیکه در مقابل، کشورهای پیشرفته امروزی جهان، توسعه اقتصادی خود را در شرایط استقلال سیاسی آغاز کردند».^(۹)

هم او در پاسخ به این سؤال که چرا در میان کشورهای اروپای غربی بایستی انقلاب صنعتی در بریتانیا آغاز شود و نه در کشورهای بزرگتر و پرجمعیت‌تر روسیه و فرانسه، می‌گوید: «شاید بزرگترین دلیل وقوع انقلاب صنعتی در بریتانیا موقعیت جغرافیایی این جزیره است که مردم آن توانستند اتحاد سیاسی بدست آورند و راه را برای پیدایش یک چارچوب سیاسی و اجتماعی منظم و سازمان‌یافته هموار کنند تا در آن مبتکرین بتوانند با استفاده از قوه ابتکار و خلاقیت خود، زمینه را برای تغییرات اقتصادی و فنی مهیا سازند».^(۱۰) کوزنتس در جای دیگر می‌نویسد: «به این نتیجه رسیده‌ایم که توسعه اقتصادی و توسعه صنعتی کشورهای توسعه‌یافته منوط به تحولات سیاسی و جابجایی نیروهای اجتماعی در آن کشورها می‌باشد».^(۱۱)

انقلاب اسلامی در ایران همان تحوّل سیاسی لازم برای جابجایی نیروهای اجتماعی بود که زمینه را برای پیدایش تغییرات اقتصادی و فنی ناشی از بروز استعداد و خلاقیت مبتکرین فراهم آورد. اما پیروزی انقلاب می‌بایست چارچوب سیاسی و اجتماعی منظم و سازمان‌یافته‌ای را تثبیت می‌کرد، اما آیا آمریکای شکست‌خورده فرصت تثبیت را به انقلاب اسلامی ایران می‌دهد؟!

۳-۴. استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا مهمترین مانع توسعه اقتصادی بعد از انقلاب امام خمینی (ره) می‌فرمود: «شکست آمریکا از همه بیشتر بود، لذا دسیسه او هم بیشتر است».

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آمریکا که منافع نامشروع خود را در ایران و منطقه خاورمیانه در خطر جدی می‌دید دست به انواع توطئه‌ها از قبیل ایجاد درگیریهای قومی - نژادی - مذهبی، کودتا، تجهیز گروهکها، نفوذ در دولت، تخریب اذهان عمومی از طریق رسانه‌های خارجی و داخلی، ترور اشخاص و شخصیت، آشوب در دانشگاهها و خواب جنگ داخلی از طریق گروهکها می‌زند. اما هوشیاری امام و امت و الطاف خفیه الهی مانع از به ثمر رسیدن این توطئه‌ها می‌شود و با تسخیر سفارت آمریکا به عنوان لانه جاسوسی و ملقب شدن آمریکا به عنوان «شیطان بزرگ» فصل جدیدی از انقلاب با نام «انقلاب دوم» آغاز می‌شود. این فصل با قطع رابطه با آمریکا و مسأله مسدود شدن ذخایر ارزی ایران در بانکهای آمریکایی و تحریم اقتصادی ایران همراه شد.

در سال ۵۹ جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد و مرحله جدیدی از خواست استکبار جهانی در تضعیف و فروپاشی استقلال سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران شروع شد که امکان تفکر بلندمدت را برای برنامه‌ریزی و توسعه ایران از مردم و مسئولین نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران سلب نمود.

در سال ۶۷، مسئولین نظام گزارشی درباره اوضاع اقتصادی، سیاسی، نظامی و بین‌المللی کشور خدمت امام راحل (ره) ارائه نمودند که منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و ختم جنگ شد و بدین ترتیب، مرحله جدیدی از تثبیت و توسعه نظام آغاز شد و آمریکا گامی دیگر عقب‌نشینی کرد و وارد مرحله تهاجم فرهنگی شد.

۴-۴. خلاصه وضعیت اقتصادی دهساله بعد از انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۶۷)

۴-۴-۱. در طی این ده سال هیچ برنامه توسعه مشخصی وجود نداشته است لذا روند سرمایه‌گذاری و سیاستهای اقتصادی تحت سیاستهای مختلف دولتهای بعد از انقلاب بوده است.

۴-۴-۲. عواملی خارج از نظام اقتصادی به عنوان عامل مؤثر در اقتصاد نقش بازی کرده است از قبیل تحریم اقتصادی، بلوکه شدن ذخایر ارزی و مهم‌تر از همه جنگ.

۴-۴-۳. وابستگی شدید فعالیتهای اقتصادی به درآمد نفت، به گونه‌ای که تغییر درآمد

نفت موجب تغییر حجم فعالیت‌های اقتصادی می‌شد. تولید نفت از ۴/۳ میلیون بشکه در روز در سال ۱۳۵۷ به ۲/۵ میلیون بشکه در سال ۱۳۶۷ رسید. میزان تولید نفت هرچند در سال ۱۳۵۹ به ۱/۴ میلیون رسید ولی افزایش قیمت نفت به ۳۵/۳۷ دلار مقداری جبران کاهش تولید را می‌کرد. با وجود این درآمد دولت در آن سال ۲۲٪ کاهش یافت و موجب کسر بودجه شد. قیمت نفت در سال ۶۷ به ۱۴/۰۹ دلار می‌رسد که نسبت به سال ۶۶ دو دلار کاهش نشان می‌دهد و موجب از دست رفتن دو میلیارد دلار درآمد نفتی می‌شود. کسری بودجه دولت به ۲۰۲۴ میلیارد ریال می‌رسد که تقریباً برابر درآمد کل دولت است.

۴-۴-۴. عدم تعادل اساسی در اقتصاد (چه قبل و چه بعد از انقلاب)

۴-۴-۴.۱. عدم تعادل مالی در بودجه دولت. قبل از انقلاب، دولت با گرفتن وام از خارج (قبل از افزایش قیمت نفت) عدم تعادل مالی در مخارج عمرانی و جاری را جبران می‌نمود، ولی بعد از انقلاب، از طریق وام داخلی و استقراض از بانک مرکزی.

۴-۴-۴.۲. عدم تعادل در تراز پرداختها. از آنجایی که بیماری هلندی، مصرف‌گرایی را تشدید می‌کرد، با عدم تعادل عرضه و تقاضای کل روبرو بودیم. برای اینکار واردات کالا حلال مشکلات بود. قبل از انقلاب، وقتی واردات را افزایش می‌دادیم، در تراز پرداختها عدم تعادل ایجاد می‌شد و تراز بازرگانی منفی می‌شد و باید با مثبت شدن حساب سرمایه (وام از خارج)، عدم تعادل جبران می‌شد. بعد از انقلاب، اگر کمبود ارزی می‌داشتیم، با استفاده از ساز و کار (مکانیزم) اداری، عدم تعادل در تراز پرداختها را به تعادل ارزی تبدیل می‌کردیم، یعنی از سال ۶۲ مکانیزم اداری تخصیص ارز بوجود آمد که معادل درآمدهای ارزی را برای مصارف ارزی وزارتخانه‌ها بنحوی تخصیص می‌دادند که تنها به بعضی از نیازهای ارزی پاسخ داده می‌شد.

این عدم تعادل کلان در اقتصاد کشور (عدم تعادل مالی در بودجه دولت و عدم تعادل در تراز پرداختها) موجب عدم تعادل در بازارهای مختلف ارز، کالا، سرمایه و کار شد. یعنی از سال ۵۹ و ۶۰ با پدیده دو نرخ در بازار ارز روبرو می‌شویم، تا قبل از انقلاب، همواره با یک نرخ ارز ۷۵ ریالی مواجه بودیم که رژیم پهلوی با وام‌هایی که از خارج می‌گرفت یا با درآمدهای ارزی نفت آن نرخ را تثبیت می‌کرد. بنابراین همه بازارها در تعادل بود و دوگانگی قیمت را در قبل از انقلاب کمتر داشتیم. اما بعد از دونرخشی شدن ارز (قیمت رسمی و قیمت غیررسمی) که در ابتدا فاصله بین آنها کم بود ولی بعدها زیاد شد زیرا منشأش که کسری

بودجه و افزایش نقدینگی بود زیادتر شد، عدم تعادل در بازارها زیاد شد. مثلاً در بازار سرمایه دوگانگی در سود بین نرخ سود کم بانکها و نرخ ربای بالای بازار سیاه را داشتیم یا در بازار کار دوگانگی میان دستمزد کم بخش دولتی و دستمزد بالای بخش خصوصی را.

۴-۵. عدم تخصیص بهینه منابع

وقتی قیمت‌ها مخدوش گردد منابع مالی و ارزی بطور صحیح تخصیص داده نمی‌شود و عدم تعادل تشدید می‌شود. بطور مثال اگر مصرف کالاها بر اساس قیمت‌های واقعی نباشد بلکه بر اساس قیمت‌های یارانه‌ای و سهمیه تعیین شود، مصرف و تقاضای بی‌رویه در جامعه بوجود می‌آید و مصرف کالا صرفاً در جهت رفع نیازهای ضروری نیست. بلکه مصرف به عنوان نوعی ایجاد درآمد برای فرد است زیرا بعداً با فروش آن درآمد زیادی کسب می‌کند و تا وقتی که تفاوت قیمت دولتی (یارانه‌ای) و قیمت بازار وجود دارد، فرد متقاضی است و هیچگاه عدم تعادل در بازار کالا از بین نمی‌رود (مثل نان، آهن، پیکان و...).

در تولید هم چون تفاوت قیمت بین ارز رسمی و ارز بازار آزاد وجود دارد، تولیدکننده‌ای که سهمیه ارزی دارد همیشه متقاضی ارز بیشتر است و به جای آنکه با آن مواد اولیه بخرد تا تولید را بیشتر کند، ارز را در بازار آزاد می‌فروشد و بدین ترتیب بر بحران بیکاری، رکود و تورم دامن می‌زند و اصولاً روحیه تنبلی و فرصت‌طلبی و سوداگری در جامعه هنجار می‌شود. (۱۲)

بنابراین نتیجه، روند دهساله نمی‌توانست ادامه یابد، لذا در سال ۱۳۶۸ سیاست‌های تعدیل اقتصادی ایجاد شد که با وجود بحران اقتصادی ناشی از این سیاستها، در پاییز ۱۳۷۳ متوقف شد، و سیاست‌هایی که مقداری عدالت را هم چاشنی‌اشد کند در دستورکار قرار گرفت.

۴-۵. موانع نظری توسعه در ایران

در واقع، بعد از پایان جنگ تحمیلی است که مسأله توسعه ایران بطور جدی در دستورکار قرار می‌گیرد و «دوران سازندگی» شروع می‌شود. اما همانطوریکه در تعریف توسعه تعقل و عقلانیت عمل از ارکان تعریف است، متفکرین و اندیشمندان هر کشور یا نیروی انسانی متخصص، نیز از ارکان تعقل و عقلانیت عمل هستند. اما آیا در آن زمان وضعیت دو جایگاه مهم اندیشمندان کشور یعنی حوزه و دانشگاه نسبت به رویکرد توسعه چگونه بود؟ آیا

حوزویان نسبت به توسعه، مبانی نظری و تعریف آن دیدگاه روشنی داشتند؟ آیا دانشگاهیان مسلمان راهبرد و مبانی توسعه غرب را نقادی کرده بودند و به نظریه روشنی در باب توسعه از دیدگاه اسلام رسیده بودند؟

کافی است نگاهی به مقالات، گفتگوها و کتب ارائه شده از سوی اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی در دهساله بعد از جنگ تحمیلی در مجلات، روزنامه‌ها و سمینارها (همایش‌ها) انداخته و آنگاه به رهنمودهای ارزشمند امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری دام ظلّه درباره «وحدت حوزه و دانشگاه» و «دانشگاه اسلامی» پی ببریم. خسارات ناشی از جدایی حوزه و دانشگاه، کم‌کاری و کم‌اطلاعی حوزویان از شرایط روز جامعه و جهان، دوری و کم‌اطلاعی دانشگاهیان از متون دینی و افکار دانشمندان حوزه از مسائل حادّ امروز جامعه ماست که موجب نوشتن مقالات و کتبی می‌شود که نه تنها دردی را دوا نمی‌کنند، بلکه فرضیات ذهنی ارائه شده در این مقالات و کتب، مانع فکری و نظری توسعه در ایران است و علاوه بر تضییع وقت گران‌قیمت این اندیشمندان، و گرفتن اوقات زیادی از مخاطبین، چه بسا شبهاتی نیز در اذهان ایجاد می‌کند و تصور می‌شود که توسعه همان است که غریبان انجام داده‌اند و علوم انسانی هم همان است که آنان برای ما به ارمغان آورده‌اند. یکی از دانشگاهیان در جواب این جمله مرحوم جلال آل احمد که «از غرب یک مقدار چیزها ما لازم داریم بگیریم، اما نه همه چیز را. از غرب یا در غرب ما در جستجوی تکنولوژی هستیم. این را وارد می‌کنیم. عملش را هم ازش می‌آموزیم. گرچه غربی نیست و دنیایی است. اما دیگر علوم انسانی را نه. علوم انسانی یعنی از ادبیات بگیر تا تاریخ و اقتصاد و حقوق، اینها را من خودم دارم و بلدم. روش علمی را می‌شود از کسی که بلد است آموخت، اما موضوع علوم انسانی را من خودم دارم»، می‌گوید: «اینها توجه نداشتند که تمدن صنعتی و علم و تکنولوژی آن، محصول تفکر جدیدی (نومینالیسم) است که پیدایش علوم انسانی را ممکن ساخت و این علوم در واقع وجهه‌ای از آن است. ما از خود هیچگاه علوم انسانی نداشته و نداریم. این علوم در حوزه اندیشه جدید قابل تصورند. علم و تکنولوژی و علوم انسانی دو روی یک سکه‌اند. آنها را نمی‌توان از هم تفکیک نمود. تمدن جدید و علم و تکنولوژی آن محصول انسان جدید است و این انسان خود نتیجه اندیشه‌ها و ارزشهای نوین است... به صرف وارد کردن علوم و فنون جدید نمی‌توان یک جامعه پیشرفته یا به قول امروزها توسعه‌یافته ایجاد نمود. نهال علم و تکنولوژی در هر خاکی بار نمی‌دهد.» (۱۳)

نتیجه این افکار ترجمه‌ای و سنسجیده، لیبرالیسم خاص قرن هجدهمی اروپا و افکاری

است که دیگر، خود غریبان نیز چندان به آن ملتزم نیستند و ما در فصول گذشته، مبانی این افکار را به طور مختصر نقد کرده‌ایم.

بهر تقدیر، در دی‌ماه سال ۱۳۶۸ مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه وابسته به سازمان برنامه و بودجه تأسیس شد. مأموریت مؤسسه شامل موارد ذیل است:

- (الف) تعریف و تبیین مسائل توسعه ایران و ارائه راه‌حل برای آنها؛
 (ب) تربیت نیروهای متخصص از طریق برقراری دوره‌های آموزشی بالاتر از کارشناسی در زمینه‌های مربوط به توسعه؛
 (ج) ارتقاء دانش مدیران و کارشناسان امور توسعه کشور در زمینه‌های مربوطه از طریق ارائه دوره‌های کوتاه‌مدت آموزشی؛

(د) چاپ و انتشار نتایج فعالیتهای آموزشی و تحقیقاتی توسعه؛^(۱۴)

در نیمه دوم سال ۱۳۶۹ طرح ملی «موانع توسعه در ایران» در مؤسسه فوق‌الذکر آغاز شد. این طرح به هفت بخش تقسیم شد و مطالعه هر یک از بخشها به یک تیم تحقیقاتی واگذار شد. در هر تیم بین ۵ تا ۱۲ استاد شرکت داشتند و یکی از استادان هر گروه، نقش هماهنگ‌کننده را به عهده داشت. نزدیک به ۴۰ نفر استاد و بیش از ۵۰ نفر لیسانس و فوق لیسانس در این مطالعه همکاری داشتند. طرح در نیمه اول ۱۳۷۲ با هزینه پرسنلی و مطالعاتی ۱۴۸۵۱۲۰۰۰ ریال به پایان رسید. هفت بخش مورد مطالعه عبارت بودند از:^(۱۵)

- ۱- موانع علمی - تکنولوژیکی؛ ۲- موانع فقهی - کلامی؛ ۳- موانع اقتصادی - مدیریتی - صنعتی - تجاری؛ ۴- موانع فکری - فرهنگی - سنتی؛ ۵- موانع سیاسی - حقوقی - نظامی؛ ۶- موانع منطقه‌ای - بین‌المللی؛ ۷- موانع خاص اجتماعی و جامعه‌شناختی.

جالب است بدانید که هماهنگ‌کنندگان طرحهای ۲ و ۴ آقایان محمد مجتهد شبستری و سید جواد طباطبایی بودند و یکی از همکاران طرح در بخش موانع فقهی و کلامی نیز آقای عبدالکریم سروش بود. این طرح بخاطر اینکه اولاً هماهنگی فکری کاملی بین بخشهای مختلف وجود نداشت، و ثانیاً نتایج شبهه‌ناک بعضی از مقالات، با هزینه بیت‌المال مسلمین، در شأن سازمان برنامه و بودجه یک مملکت اسلامی نبود، هرگز بطور رسمی در اختیار عموم قرار نگرفت ولی هر یک از محققین و اساتید آن طرح، از آن به بعد، در مجلات، روزنامه‌ها و کتب نتایج آن تحقیق را با اسم و عنوان خود طرح کردند و بعضی از دگراندیشی‌های مشاهده شده در این دهسال ناشی از این طرح ملی «موانع توسعه در ایران» است! البته بسیاری از تحقیقات در زمینه‌های مختلف، مفید بود و راهگشا؛ ولی در مجموع،

جدایی و عدم همکاری حوزه و دانشگاه در این طرح ملی، موجب خسارتها و تضییع اوقات اندیشمندان و مردم و از همه مهمتر، نتیجه صحیح نگرفتن از این طرح ملی برای ارائه الگوی توسعه مستقل و ملی اسلامی شد.

بنابراین، حوزه و دانشگاه می‌بایست این دوگانگی فرهنگی ناشی از پدیده استعمار را با تفاهم و نزدیک شدن به یکدیگر به تدریج مرتفع کنند و مبانی توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران را در بستری اسلامی به طور دقیق تبیین کنند و خلأ ذهنی موجود در اذهان عوام و خواص را با نظریه پردازی در باب توسعه اسلامی پر کنند. البته گفتنی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که خونهای هزاران شهید انقلاب اسلامی است و دهها کارشناس برجسته حوزه و دانشگاه در تدوین آن نقش داشته‌اند و مورد تصویب امام امت (ره) و مردم ایران واقع شده است، بسیاری از مبانی نظری توسعه اسلامی را بیان کرده است ولی متأسفانه، به نظر می‌رسد که بعد از گذشت تقریباً بیست سال از تصویب آن، هنوز مبانی مورد نظر در قانون، هنجارین و نهادین نشده است.

۴-۶. موانع عملی توسعه در ایران

جواب اجمالی به این سؤال که بزرگترین و مهمترین مانع عملی توسعه ایران چیست، در دوگانگی نفتی اقتصاد و نتایج و آفات و بیماری‌های ناشی از آن نهفته است. این دوگانگی عقلانیت عمل را دچار خدشه می‌کند و روند توسعه اسلامی را کند می‌سازد. بطور کلی، دوگانگی نفتی سه تأثیر عمده در کردن توسعه کشورها ایجاد می‌کند:

۱- تأثیر بر دولت؛ ۲- تأثیر بر رابطه دولت و مردم؛ ۳- تأثیر بر اقتصاد داخلی.

در ذیل به بررسی هر یک از این تأثیرات می‌پردازیم:

۴-۶-۱. تأثیر بر دولت

از آنجایی که درآمد نفتی در کنترل کامل نخبگان دولتی است و این افراد در تصمیم‌گیری برای هزینه کردن آن از استقلال نسبی برخوردارند، در اتخاذ و اجرای سیاستهای خود مجبور به در نظر گرفتن منافع جامعه نیستند؛ و لذا عقلانیت عمل (با هر ایده و مکتبی) در این دولت شکل نمی‌گیرد؛ علاوه بر اینکه این نخبگان دولتی که درآمد نفتی را در اختیار دارند می‌توانند از آن برای جلب همکاری دیگر گروهها و نخبگان در جامعه استفاده کنند و معمولاً چنین می‌کنند. بنابراین نخستین تأثیر عمده درآمدهای نفتی بر دولت این است که

استقلال آن را در برابر جامعه افزایش می‌دهد و به علت دارا بودن قدرت انحصاری در استفاده از این درآمدها، از آن برای حفظ و تداوم قدرت انحصاری خویش استفاده می‌نماید.

تأثیر دوم درآمدهای نفتی بر دولت این است که به واسطه وجود این درآمدها، توانایی و کار ویژه استخراجی و باز توزیعی تضعیف می‌شود. برخلاف بیشتر دولتها که برای ادامه حیات چاره‌ای جز گرفتن مالیات از جامعه و صنایع خود ندارند، دولت نفتی نیاز واقعی به اخذ مالیات ندارد. بنابراین، فرهنگ مالیاتی مردم ضعیف و سازمان اجتماعی تعاون اقتصادی متکی به کمکهای دولتی ناشی از درآمدهای نفتی است.

۴-۶-۲. تأثیر بر روابط دولت و جامعه

درآمدهای نفتی دولت را قادر می‌سازد تا از آن برای کسب و حفظ مشروعیت خود استفاده نماید. برای این منظور، دولت می‌تواند با هزینه درآمدهای نفتی در جهت بالا بردن رفاه مردم و جلب همکاری نخبگان و گروههای غیرحاکم در جامعه عمل نماید. جلب همکاری نخبگان و گروههای غیرحاکم توسط دولت نفتی اغلب شکل رابطه‌ای و دلخواهی به خود می‌گیرد. به عبارت دیگر، ارتباطات خانوادگی و فامیلی آشکارا اساس کار قرار می‌گیرد و افراد مورد نظر مورد حمایت واقع می‌شوند. این حمایت می‌تواند به شکل اعطاء مشاغل عالی رتبه، قراردادهای نان و آب‌دار، وامهای بدون بهره و دیگر موارد و مزایا باشد.

تأثیر درآمدهای نفتی بر روابط دولت و مردم در عرصه دیوانسالاری هم قابل ملاحظه است. توسعه و گسترش دیوانسالاری را می‌توان به عنوان وسیله‌ای قلمداد کرد که دولت به کمک آن هم درآمدهای نفتی را به شکل مؤثرتر (و البته غیراقتصادی) میان جامعه توزیع می‌کند و هم منبع گسترده‌ای برای اشتغال گروههای مختلف جامعه فراهم می‌آورد و هم (و شاید مهم‌تر از همه) دیوانسالاری گسترده به معنای فراهم بودن مناصب متعددی که دولت می‌تواند برای جلب حمایت اعضای گروههای مختلف از آن استفاده نماید.

همانطور که پیشتر نیز بیان نمودیم، وابستگی فزاینده دولت نفتی به درآمد نفت بدین معناست که از فشار مالی بر جامعه کاسته می‌شود زیرا دولت یا هیچگونه مالیاتی از جامعه دریافت نمی‌کند یا اینکه مالیات دریافتی آن بسیار ناچیز است. به عبارت دیگر، کار ویژه توزیعی دولت صرفاً متوجه درآمدهای نفتی و نه مالیات اخذ شده از جامعه می‌باشد. این مسأله موجب مطرح شدن فرضیه‌ای از سوی محققان مختلف شده است. بر اساس این

فرضیه، دولت نفتی در مقابل عدم دریافت مالیات از جامعه، به توافقی ضمنی با مردم دست می‌یابد که در چارچوب آن مردم دیگر انتظار ندارند دولتی منتخب و نماینده جامعه داشته باشند. به عبارت دیگر، شعار «عدم دریافت مالیات در مقابل عدم وجود نمایندگی» جزء اساسی دوگانگی نفتی است. بدین ترتیب، چنین توافقی باعث تحکیم پایه‌های قدرت و سلطه هرچه بیشتر دولت نفتی می‌گردد.

۴-۶-۳. تأثیر بر اقتصاد

بیماری هلندی دو تأثیر مهم و عمده بر اقتصاد بجای می‌گذارد. نخست اینکه، درآمد نفتی باعث حاکم شدن نوعی روحیه رانتی و فرصت‌طلبی در کشور می‌شود. ویژگی عمده روحیه رانتی این است که به گزاره «کار و کوشش علت ثروتمند شدن است» خدشه وارد می‌آید. به عبارت دیگر در اقتصاد نفتی و رانتی، کار و فعالیت شدید اقتصادی علت ثروتمند شدن نیست بلکه شانس و تصادف است که ثروت می‌آفریند. این روحیه رانتی به‌طور خودکار پدیده‌ای را به دنبال می‌آورد که چاتلوس آن را «اقتصاد چرخشی» نامیده است. وی این اصطلاح را در مقابل اصطلاح «اقتصاد تولیدی»، به کار می‌برد. وی می‌نویسد: «دستیابی به چرخه رانت، خیلی مهم‌تر از دستیابی به کارایی تولیدی است. گرایشها و تمایلات ضدتولیدی، هم رفتار اقتصادی را تغییر می‌دهد و هم انتخابها و تصمیمات اقتصادی را به انحراف می‌کشد. رفتار اقتصادی افراد و شرکتها در راستای رقابت برای کسب هرچه بیشتر رانت در حال چرخش، شکل می‌گیرد. از همین‌رو فعالیتهای تولیدی از کارایی لازم برخوردار نمی‌باشد».

دوم اینکه دولت نفتی برای پاسخگویی به تقاضای فزاینده جامعه نوکیسه اقدام به واردات فزاینده بویژه واردسازی کالاهای لوکس و مواد غذایی می‌نماید و در نتیجه وابستگی دولت به این واردات فزونی می‌گیرد. مضافاً اینکه در دسترس بودن کالاهای وارداتی خارجی که معمولاً (بخاطر تولید انبوه و صنعتی آن) ارزان و مرغوب است ضربه مهلکی بر فعالیتهای تولیدی داخلی وارد می‌سازد. (۱۶)

بنابراین، اگر تبدیلی، مصرف‌گرایی، دولت‌سالاری، اقتصاد چرخشی در مقابل اقتصاد تولیدی، بهره‌وری بسیار پایین و بسیاری دیگر از آثار و عوارض اقتصاد بیمار نفتی، به عنوان موانع توسعه یاد می‌شود، در واقع از عدم توجه به علت اساسی بیماری اقتصادی یعنی بیماری هلندی است. اگر فرهنگ قناعت و صرفه‌جویی در قبال فرهنگ مصرفی حاکم

نیست، اگر فرهنگ کار و تلاش در قبال فرهنگ تنبلی و کم‌کاری وجود ندارد، و اگر فرهنگ تولید (با نگاه به داخل یا خارج کشور) در قبال فرهنگ رانت‌جویی حاکم نیست، بایستی به ریشه این عوارض و آثار کمتر توسعه‌یافتگی توجه نمود، نه اینکه ملت‌های بیچاره مبتلا به این بیماری را توهین نمود و آنها را تنبل، بیفکر، بی‌استعداد، و... نامید و بعد هم گفت «تنبلی ایرانیان مانع توسعه است». یکی از دانشگاهیان فهیم می‌نویسد: «اگر در ژاپن هم مانند کویت و دیگر کشورهای با اقتصادی بادآورده استخراجی که یک پله بدتر از اقتصادهای تک‌محصولی تولیدکننده است، در فرهنگشان کار مجاز می‌شد و بیکاری افتخار و روستایی بودن و چوپان بودن و عملگی فحش می‌شد و دلالتی و دلالتگی و پادویی فرهنگ و تمدن بیگانه و مصرف تولیدات دیگران به هر شکل و قیمت افتخار، آیا ما باز هم با موج دوم توسعه‌ای (ژاپنی) در جهان روبرو بودیم؟» یک خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز از قول یک روانکاو می‌نویسد: «بسیاری از ریشه‌های بیماری روانی کویتی‌ها زائیده این است که آنها خود را افراد طبقه ممتاز بشمار می‌آورند. از چشم یک کویتی، کار کردن یا نکردن او اهمیتی ندارد». وضع کویت نمونه مشخصی است. درد کویت را به شکلهای مختلف و با شدت و ضعف در دیگر کشورهای با اقتصاد بادآورده می‌توان دید. در عربستان سعودی، عراق، ابوظبی، قطر، عمان و...» (۱۷)

بنابراین، همانطوری که مقام معظم رهبری بخوبی این بیماری و مانع اصلی توسعه اقتصادی ایران را تشخیص داده و به دولت توصیه نموده‌اند که طرح «اقتصاد بدون نفت» را طراحی نماید، مردم نیز بایستی از دولت این خواسته بحق را طلب کنند، تا این طرح نیز مانند بعضی دیگر از طرح‌های اساسی درخواست شده از جانب امام راحل (ره) و مقام معظم رهبری به بایگانی سپرده نشود.

پانوشتها

۱. مرتضی قره‌باغیان؛ اقتصاد رشد و توسعه؛ جلد اول؛ نشر نی؛ ۱۳۷۰؛ ص ۱۴-۱۵ و ص ۲۹-۳۰.
۲. ر.ک. خسرو اسدی؛ پیشرفت یا توسعه، رشد، رشد اجتماعی اقتصادی، رشد همه‌جانبه اجتماعی اقتصادی؛ مجموعه مقاله‌های سمینار جامعه‌شناسی و توسعه؛ جلد اول؛ سمت؛ ۱۳۷۳؛ ص ۱۸-۲۸.



۳. یوسف نراقی؛ توسعه و کشورهای توسعه‌نیافته؛ شرکت سهامی انتشار؛ ۱۳۷۰؛ ص ۸۴-۸۵.
۴. جهانگیر جهانگیری؛ چراهای توسعه‌نیافتگی؛ فرهنگ توسعه؛ شماره ۲۰؛ ص ۵۵.
۵. میرحسین موسوی؛ نقد تفکر «توهم توطئه»؛ جمهوری اسلامی؛ شماره ۵۴۳۴؛ ص ۱۱ و ۱۵.
۶. مطالب مربوط به «بیماری هلندی»، از درس اقتصاد توسعه استاد قره‌باغیان در دانشگاه شهید بهشتی اقتباس شده است.
۷. مطالب این گزارش، از درس اقتصاد ایران استاد نوربخش در دانشگاه شهید بهشتی اقتباس شده است.
۸. رحیم‌زاده اسکویی؛ موانع اساسی توسعه اقتصادی ایران؛ ایران فردا؛ شماره ۶؛ ص ۱۶-۱۸.
۹. سیمون کوزنتس؛ رشد نوین اقتصادی؛ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا؛ ۱۳۷۲؛ ص ۲۳۸.
۱۰. همانجا.
۱۱. همان؛ ص ۲۴۸.
۱۲. همان؛ ص ۷.
۱۳. موسی غنی‌نژاد؛ موانع فکری توسعه‌نیافتگی؛ مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه؛ شماره گزارش DV ۷۲۰۱۱۲۶؛ خرداد ۱۳۷۲؛ ص ۴۳-۴۶.
۱۴. مأخذشناسی توسعه؛ مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه؛ ۱۳۷۰؛ ص ۵.
۱۵. مصاحبه با محمد توکل؛ موانع توسعه در ایران؛ فرهنگ توسعه؛ شماره ۱؛ ص ۵۳.
۱۶. امیر محمد حاجی یوسفی؛ رانت، دولت رانتیر و رانتیرسم: یک بررسی مفهومی؛ اطلاعات سیاسی اقتصادی؛ ش ۱۲۶-۱۲۵؛ ص ۱۵۳-۱۵۵.
۱۷. مرتضی فرهادی؛ صنعت در برابر سنت یا بر فراز آن؛ مجموعه مقالات سمینار فرهنگ و توسعه؛ ج ۲؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ ۱۳۷۲؛ ص ۱۸ و ۱۹.